

خود بهائیان که اولاده همان بانی‌های روزاوند عده ایشان کاسته شده و یکره‌ی بیشتر باقی نمانده است

خسارت میرزا

اینجا هر دانشمند زیرکی می‌فهمد که خیلی بمیرزا خسارت وارد آمده است یعنی اگر کسی تنبلی کند و عیش و عشرت نماید تا دولت از دستش برود چندان غصه و اندوهی ندارد میگوید برائش تعاون و غفلت و تنبلی خودم بود که نمیخواستم تن بزحمت دهم تا ده را بیست و صد را دویست نمایم ولی خیلی جهة میرزا مشکل است که خودش و میرزا عباس پسرش چقدر حقه‌ها بکار بردند و چه نیرنگها زدند و چه محفل‌ها آراستند و چه دروغها انتشار دادند و چسان اغانم خورد را بامروز و فردا و منقریب چنین و چنان می‌شود و سال دیگر فلان و بھمدان می‌کردد نگاه داری کردند بالاخره بجمعی معلوم شد و برآگشتند و بان جمع قلیل نیز دو سال دیگر یا ده سال دیگر معلوم خواهد شد و چنانکه سه ربع این سرمایه از دست میرزا و میرزا عباس با آن مهارت و تبحر بی‌کی داشتند رفت و معدوم شد این ربع دیگر نیز از دست جناب شوقی افندی خواهی نخواهی می‌رود

اگر چه نکارنده شوقی افندی را جوان خوب بیچاره می‌دانم و خیلی مقام علمی و اخلاقی او بهتر از میرزا و میرزا عباس است و شاید اگر خود ایشان در بدایت بجای میرزا یا میرزا عباس می‌بودند نه فریب از دیگری می‌خوردند و نه دیگران را فریب می‌زدند و رضا نمی‌دادند این همه آدم بی‌گناه کشته راه هوا پرستی و خدا بازی و شریعت سازی او شود و



شوقی افندی

برای شهوت خدا شدن هزاران خانمانهای نجیب بیچاره را بیاد فنا بدهد.
 ولیکن آن‌ها کردند و بزیر خاک رفتند و خدائی اندوخته
 مهیا شده برای ایشان بمیرات باقی مانده است و جمعی گوسفند
 خور او را گرفته اند ایشان هم چاره ندارند و انصافاً هم در عالم
 مادی نمی توان از چنین دوات هنگامی صرف نظر نمود و این
 گوسفندان شیربده را رها کرده از کشتک و پشم آن‌ها صرف نظر نمود.
 گرش به بینی و دست از طریق بشناسی دروا بود که ملامت کنی زلیخا را

رجوع به حجیت نفوذ

نفوذی را نه بهائیان برای اثبات صدق میرزا برهان
 لاج و حجة قاطعه قرار می دهند و بدان برهان می خواهند
 دیگران را تملق نمایند و بقائمیت سید و خدائی میرزا ساکنین
 زمین را مانند (۱) مکان ملاء اعلی قاع و معتقد نمایند
 بهیچوجه درکار نیست و اگر نفوذ باینمعنی را که پیروی و اطاعت
 تابع برهان صدق متبوع میشود قائل شویم لازم میاید که جناب
 میرزا از عرش عظمت کبریائی پائین بیاید و پیروی و اطاعت از
 غلام احمد قادیانی کند چرا که نفوذ در او بیشتر است زیرا غلام
 احمد قادیانی بآنکه بعد از سید باب و میرزا دعوت کرده و دعوی
 مهدویت نموده و مدعی مقام الهام شده تبعه و مریدان او بیشتر
 از تبعه و مریدان سید باب و میرزا است و برای آنکه بهائی ها
 کور شده اند که فقط جمال میرزا را به بینند و گر شده اند تالحن
 ملبح میرزا را بشنوند و البته سخن مرا باور نمیکنند بلکه محسوسات
 را هم انکار مینمایند تا کزیرم از احسن ملبح خود میرزا دلیلی برای
 شدت نفوذ غلام احمد قادیانی بیاریم تا بهائیان بشنوند
 در کتاب اشراقات منطبعة در بمبئی در سطر اخر صفحه
 هفتم میگوید

نفسی از اهل سنت و جماعت در جهتی از جهات اعداء
 قیامت نموده و الی حین قریب صد هزار نفس اطاعتش نمودند
 و بخندمتش قیام کردند قائم حقیقی شور الهی در ایران قیام بر
 امر فرموده شهیدش نمودند و بر اطفاء نورش همت گماشتند و

عمل نمودند آنچه را که عین حقیقت گریبان است
 باری چون حقیقت نفوذ دانسته شد لازم است بدانیم این
 عده مختصری که بهائی شده و دور این کاسه جمع شده اند چه
 طبقه اشخاصی هستند

بهائیان کنونی از چهار طبقه اند

بهائینی که از اولاد و احفاد اشخاص اولی است که به
 دست غول مبتلا گردیده بود چهار طبقه اند که وقتی بمحققیت
 تاریخ بشکریم و اصل قضیه را روشن سازیم بخوبی معلوم میگردد
 که تابعیت این غول نیز با مثل دیگر توأم بوده که توانسته مختصر
 شکاری کند و اشخاصی را بدنیال خود ببرد نه آنکه این غول
 قرن نوزدهم بقدر هنرمند و چالاک بوده که مانند غولان قرون
 اولی و وسطی بتواند فقط هنر و لغایت خویش جمعی را مانند
 حسن صباح فریبد یا مثل غلام احمد قادیانی جمعی از اسلام
 و مسلمین را به تبعیت خویش ملزم کند که مهدویت او اعتراف
 نمایند اینست که احوال روحیه این چهار طبقه مردمی که گروه
 بهائی را فعلا تشکیل داده اند ذکر کرده قبلس و حکیم قضیه را
 بوجدان پاک و باش تابندگ قارئین واگذار می نمایم

زردشتی

یک طبقه از بهائیان زردشتی هستند که یک هزار و سیصد
 سال است از هر سعادت بی دور و از هر دانش و معلوماتی بی
 نصیب و مهجور مانده اند حتی تاریخ ملیت خود را هم نمی -
 دانند فقط بعضی از سلاطین ایران و مسلمان و زردشت را انبیاء

خود می دانند و از آنان نیز آثاری که حقیقه بشواید این ملت بی خبر را اداره کند بدست نیست اگر کسی کابلا با آنها منشین شود و از عقاید و عادات آنان آگاه گردد می داند بچه اوام و خرافاتی مبتلا شده اند و چنان بمظالم طغانت فرسای دستوران و راه زنان گرفتار گردیده اند و دستوران آئین و کیش را بهوا و هوس خویش چنان واژگونه نموده اند که اگر به آئین کوش نشان دهند او را باز نشناسد

مثلا اثر یکمروه از آنها میبرد دستور چندین قسم پول می گیرد تا آن مرده را بدخمه فرستد سپس می گوید این بیچاره مرتکب گناهی بزرگ شده است که هنوز کلاغ او را نخورده است و بدین بهانه پول دیگر می گیرد تا طلب مغفرت کنند و نمازی برایش بخواند شاید کلاغ سر مرحمت آید و جسدش را بخورد روز دیگر می گوید چشمش معصیت و خطائی کرده که کلاغ او را طعمه خود قرار نداده و اکنون چشمش نگران است تا کی طعمه او شود دو باره پولی میگیرد و نمازی میخواند تا کلاغ چشمش را هم بخورد باری ملتی که اینقدر سطحی باشد و دستخوش چهارنفر دستور حبابه باز کرده ملتی که اینقدر بی معارف باشند که بتوانند تاریخ خود را ضبط کند و فقط کتاب شاهنامه فردوسی که یکی از شعرای اسلام است تکیه گاه تاریخی آنها است یعنی از خودشان چیزی ندارند و علاوه از اینها در زیر دست بعضی از مسلمین بزد و کرمان واقع شوند که آنها را گیر نامیده و تحقیر کنند چه بعید است قدری بصحبت های میرزا و مبلغین او میل نمایند و بزه شکامی که بایشان گفته شود الحمد لله از ستم عرب رستیم و از جورشان مستخلص شدیم و دستور یزدایی و و خشور اسمانی

چون دوره ساسان از ایران بر انگیزته شد و میرزا [۱] از اولاد سلاطین ساسان است

بالاخره یکی از آن چهار طبقه یکمشت از زردشتی های وهات اطراف یزد و کرمان هستند که گله اغنام یا گوسفندان [۲] میرزا را تشکیل داده اند و عده آنها همه جهت تقریباً دو بیست و پنججاه نفرند

کلیمی

طبقه دیگر یهودی هستند که باچه بغض و عناد با اسلام معروفند چه که در نتیجه سلطه و غلبه اسلام و اسارت و صغارت ایشان چنان قلوبشان از اسلام مملو از خشم و غضب گردیده و روزگار چنان مقهور و مغلوبشان داشته که دلتنگی خود را به بیوجه نمیتوانند اظهار کنند و مراتب بغض و عناد خود را ابراز نمایند ولیکن پیوسته ارزو مندند که موجبات ضعف اسلام پدیدار شود شاید بدین واسطه تشفی صدوری حاصل نمایند در چنین صورتی اگر کسی علمی بلند کند که باعث تفریق و تشنیب جمعیت اسلام شود و سبب تفریق مسلمین گردد البته دشمن ضعیف دلشاد گردیده وی را استقبال میکند خاصه موقعی که بدان یهودی بیحسیت کشیده گفته شود ما آمده ایم [۳] اولاد اسرائیل را که پراکنده شده اند

۱ «میرزا عباس در الواح زردشتیان پدر خود را از اولاد ساسان و در الواح یهودیان پدر خود را از ریشه یسعی «یشوع» معرفی مینماید !!
 ۲ میرزا در بسیاری از الواح خود تبیحه و مریدان خویش را اغنام الهی یعنی گوسفندان خدا و خود نیز در بسیاری از موارد دعوی الوهیت کرده است از اینجمله ممکن است بهالیان را گوسفندان میرزا گفت
 ۳ مفهوم عبارات در الواح و کلمات میرزا است

جمع کنیم و بیت المقدس را ترسیم کنیم و صهیون را تعمیر نماییم
و سلطنت یهود را مستقر فرمائیم

بدیهی است یهودی ذات کشیده محنت دیده مانند همان
شخص منورالفکر که بشارت زمال را دروغ می داند ولیکن
چون بفتح او گفته شده مسرور می شود و مایل است که اخبار او
راست گردد اندک تمایلی پیدا می کند

و در دخول در مجامع و محافل بهائیان سه فایده مسلم
برای خود تصور داشته یکی آنکه لااقل سیاهی لشکر دشمنی می
شود که بر ضد اسلام قیام کرده و رایت تثبیت و تفریق را بلند
نموده است دوم آنکه از مسئله اجتناب و دوری که در مسلمین شیعه
نسبت به یهود بود مستخلص می شوند و با آنها معاشرت می
کنند بلکه وصلت (۱) مینمایند سوم آنکه اگر غلبه و قدرت با بهائیان
گردد عجالا خودی و حزب آنان وارد کرده باشند و معینا
همان جماعت یهود که بقول بهائیان سی سال است بهائی شده اند
و بقول خودشان بهائی نشده اند بلکه برای تقویت دشمن اسلام
رفته اند هنوز شیعه اسلام را نمیخورند یا وقتی که زیارت قدس
می روند چند شبی هم در حیفا میروند و مهمان میشوند وقتی
بر گشتند بهمین بهائی ها می گویند رفتیم مشرف شدیم !!

این عادت خدعه و تذبذب خصلت دیرینه ملت یهود است
که بعد از غلبه قسطنطین و انقراض آنها پیوسته میخواستند بحیله

۱ مواصلت بهائیان مسلم را یا یهودیهای بهائی که مبنی بر چه فلسفه و
نظر بچه لوحی بود که از میوزا عباس تأکید شد و کی هادر طهران و نقاط دیگر
با یهودیان وصلت کردند و انحراف را اطاعت کردند فعلا مسکوت عنه گذارده
و شاید اگر موفق بنکارش چند دومی برای اینکتاب شدم و در اینجا مقتضی
شد ذکر شود

و دسیسه ملت مسیحی را که دشمن خود میدانستند ضعیف و تابود نمایند حتی در قرن اول اسلام وقتی که قشون اسلام به مستعمرات روم میرفت و عبورشان در صحراهای غفر بی آب و علف می بود و احتمال میرفت در آن صحراهای غفر به مشکلات بی بی و بی اذوقه کی برخوردند و به مقصد نرسند یهودیان آب و اذوقه بار الاغ ها می نمودند و به استقبال قشون اسلام می رفتند مبادا قبل از وصول بمقصد هلاک شوند و بمقصود خود که سرکوبی دشمن آنان باشد نائل بگردند

حیله های خادعانه و سیاستهای ماهرانه یهود را با مزایائی که در اخلاق ملی آنهاست جرجی زیدان که یکی از نویسندگان های معروف است بخوبی شرح میدهد

و پس از آنکه اسلام غلبه کرد همان رویه مشثومه را یهودیان تعقیب نموده همیشه در افساد و اخلال بین مسلمین بهر وسیله که دسترس میداشتند کوتاهی نمودند و چون قسمت مهم دنیا را دو ملیت بزرگ (مسیحی) و (اسلام) تشکیل داده و اداره می نمود و در مقابل این دو ملت بزرگ خود را ذلیل و زبون میدیدند و از امکان تشکیل ملیت خود در مقابل این دو بکلی مایوس بودند بدین مناسبت پیوسته مترصد وقت و منتظر فرصت بودند بانواع حیل و تدابیر موجبات تضعیف ملیت اسلام را فراهم کنند لهذا در هر قرن و عصری برویه های مخصوصی خود را در اقلیت های داخلی آنان وارد کرده شاید بدین جهت ملیت قوم اسلام یا مسیح را ضعیف و تابود نمایند در این مورد شواهد بسیاری دارم چون سیاست تصادم و برخورد میکند از ذکرش خود داری نمودم

خلاصه یهود هیچ وقت فراموش نمی کنند که يك روزی در دنیا سلطنت و ملیت داشته که آن بواسطه ظهور مسیح و قلبه اسلام معدوم شده و ممکن نیست صهیون را که موطن اصلی آنها است بدست دشمن به بینند و از رده نشوند و فراموش نمیکنند که این دو ملت بزرگ بالطبع نمیگذارند حیات سیاسی خود را تجدید کنند لهذا بانواع تدابیر و خیل جر تضعیف و امحاء این دو ملت بزرگ سعی و جاهدند و یکی از آن تدابیر بزرگ نمودن اقلیت های داخلی آن ها مانند حزب بهائی و یروتستان است.

مطالعه حالات و هت این منیه و کتب الاحبار و عبد الله این مقفح که فکر مورخین را مشغول و مخدوش نموده و يك قسمت مهم تاریخ را اشغال کرده بهترین نمونه برای تردستی و جالاکتی یهود در اجراء این نظریه است تشکیلات فراماسیون (که در ایران فراموش خانه نامیده می شود) از مخترعات یهود و بدست آن ها اعجازه میشود و با اینکه تقریباً دو هزار سال عمر کرده هنوز معلوم نمی توان کرد که چه حالتی را بخود گرفته است.

اکنون ما عکس جماعت یهودی طهران را که همان نظریه بهائی شده اند و در یکی از کتاب های انگلیسی طبع و گراور شده بدست آورده در این جا طبع کردیم و هویت آنها و اولادشان را که فعلاً چه میکنند و در چه اداراتی هستند در جلد دوم خواهیم نوشت.

مخفی نماند این عقایدی که در باره یهودیان و زردشتی ها بیان کردم مقصد فقط همان دده اشخاص مختصری است که بواسطه بی اعتنائی بدیانت خویش و بی تقوائی مظهر اینگونه



کمیسیون بهائی طهران

سخیالات و سببات گردیدند و الا انهایی که بقایید خود کاملاً معتقدند و یای بند دیانت و کیش خویشند ایدا اینگونه اوهام را نپذیرند و مقامی را برای شخص میرزا قائل نشوند و فرضاً اگر سلطنت سامان را در یک استین خود بگیرد و سلطنت اسرائیل را در استین دیگر خود قرآن دهد یکنفر زرد شنی واقعی یا یکنفر

یهودی متدین فریب نخورده و باین مطالب اغوا نکردد باری عده یهودیانی که بهر نظریه و خیالی دور این کاسه جمع شده اند تقریباً پانصد نفر میشوند .

طایفه اهل حق

طبقه دیگر که اینگروه را تشکیل داده اند طایفه معروف باهل حق اند که در آنسه عوام علی اللهی نامیده میشوند ولی انها علی را خدا نمیدانند بلکه او و حضرت رسول را شناخته اند و بولایت امیرالمؤمنین و نبوت حضرت رسول قائل نیستند چه جای آنکه انها را رسول یا ولی بدانند بلکه حضرات اهل حق مانند دروژی های سوریه تاج و مرید یک پیشوائی شده اند که موسوم به سلطان ساق است و در هشتصد سال قبل بوده و قوانین و مبادی برای انها وضع کرده که نسبت ان مبادی بااداب فقرای نعمت اللهی عموم مخصوص مطلق (۱) و با مبادی و اداب دروژی های سوریه عموم مخصوص (۲) من وجه است و حضرات اهل حق همان سلطان ساق را خدا میدانند و او را امیرالمؤمنین علی مینامند و بدین جهت است که عوام انها را علی اللهی میگویند غرض است که علی در اصطلاح انها سلطان ساق است و شبها که میخوابند رو بقبور او که قبله حضرات است میخوابند و قبرش نیز

۱ عموم مخصوص مطلق صدق کلی از یکطرف قضیه است مانند « حیوان انسان »

۲ عموم مخصوص من وجه صدق جزئی است از طرفین قضیه مانند « حیوان و ابيض »

در کنار سیروان بین اورمان و پاوه و خاقان است
و بعد از سلطان ساق دو نفر دیگر ابراهیم و بابا یادگار
مقتدای این طایفه شدند که اولی را امام حسن و دومی را امام
حسین مینامند و مرقد [۱] بابا یادگار در کوه دالمو واقع در شمال
شرقی قصر شیرین است

و پس از آنها مصطفی داودان پیشوای آنها شد که وی را
بمنزله ابوالفضل میدانند و بعد داود کبود سوار مقتدای آن قوم
گردید که فعلا هر چه نذر و نیاز دارند برای داود کبود سوار
است و کتاب نوروز را که در قرن نوزدهم مصادف با میرزا بوده
بمنزله قران میدانند

منجمه از مبادی و کلمات سلطان ساق آنست که حق در
جلباب خلق ظهور میکند یعنی خداوند بصورت بشری جلوه
مینماید و از شر و در داخله آنها حتم و مقرر است در مجالس که
وارد میشوند میباید دست حضار را بکان بکان ببوسند شاید یکی
از حضار خدا باشد که در ضمن دست حق بوسیده شود و دیگر
آنکه دیکه جوشی دارد که مانند فقراء نعمت الهی با جزئی
اختلافی می دهند و دیگر آنکه روزه آنها سه روز است و بجای
نماز نیاز دارند که بکارنده در صدد شرح و تفصیل او نیستم -
و حضرات اهل حق خیلی ساده و بی اطلاع و عوام و بی
معارفند و اهل سنجایی غالباً اهل حق هستند که بکارنده در میان
انها بوده و مزایای اخلاقی آنان قدری آشنا شدیم

باری جناب میرزا بهمان حرف های سه پهلوی خود یکی

۱ مرقد بابا یادگار را بمنزله کربلا میدانند و میگویند امام حسین حقیقی
۴ نجا مدفون است و نزدیک مرقد آبی است موسوم باب غسلان اثر آب زخم
میدانند

از آنها را می فریبت و راه فریب هم باز است زیرا آنها معتقدند که حق در لباس بشر ظهور میکنند و این هم که دعوی خدائی میکنند اینست که عده مختصری از آنها بهائی شده و بالوہیت میرزا نظر به پیش گوئی مراد و مقتدای خودشان سلطان ساق که گفته است « بعد ما حق ظاهر میشود » قائل شده اند
خیلی مضحک و خنده آور است موقعی که غزل مرحوم حکیم دانشمند حاجی ملاهادی سبزواری منتشر شد که مقطعش این است :

موسیقی نیست که دعوی انا الحق نشنود

ورنه این زمزمه درهرشجری نیست که نیست

فوری دیک حرص خدائی میرزا بچوش میاید و تصویری کند که میشود ان فیلسوف را نیز مانند دوسه نفر صوام اهل حق بفریبد لهذا کاغذی (لوحی) برای او مینویسد که چنین غزلی سروده اید که زمزمه انی انا الله از هر قرة بلند است . اینک همان دعوی و زمزمه از من بلند است چرا نمی شنوید !!
بیان مقصود حکیم سبزواری در توحید باری تعالی و غفلت میرزا را به نظر و دانش قارئین واکدار مینمایم
باری عده جماعت اهل حق که وارد در طریقه بهائی شده اند همه جهت تقریباً پنجاه نفرند

مشبعه

طبقه چهارم از مذهب تشیع اسلام است و چنانچه قبلاً اشاره کردیم همگی این چهار طبقه از اولاد و احفاد همان شخص فریب خورده اولی است و در این مدت چهارده سال کسی چندین

وارد در طریقه حضرات نشده است

و در بعضی از ولایات و ممالک کلیه جمعیت بهائی فقط از يك طبقه است مثلاً همدان که نسبتاً مرکز مهم بهائیان است با استثناء سه چهار نفر مسلمان تماماً بهائی کلیبی هستند و همان کلیبی ها که بهائی شده اند زمام امر را بدست گرفته هر اقدامی که مخالف روح اسلامیت است میکنند و همیشه بان سه چهار نفری که با اصطلاح خودشان بهائی فرقانی هستند طعن میزنند و آنان را در هیچ محفل رسمی عضویت نمی دهند و چون موضوع این کتاب بیان فلسفه فریبندگی و فریب خوردگی است نمی توان در بعض خصوصیات جامعه بهائیان شرح و تفصیلی دهم و لیکن بقارئین محترم وعده میدهم اگر موفق شدیم جلد دومی برای این کتاب نگاشته شود در آن جلد تمامی قصص و حکایات و مشاهدات خود را از سوء اخلاق فردی و اجتماعی اینطایفه از مرکز فلسطین تا تمام شرق و ایران من الباب الی المبحراب با گراورهای مخصوصی و دلائل و براهین بنکارم تا معلوم شود آزادی خواهان چه صدمه بزرگی از اینطایفه کشیدند و دولت و ملت ایران چه نطمه جبران ناپذیری از این جماعت که فی الواقع مزدور اجانب بودند دیدند

و همچنین در تمام هندوستان که عدد بهائیان آنجا بالغ به یکصد نفر نیست همگی زردشتی ایرانی هستند که از دهات یزد و کرمان بعنوان چای فروشی در بعضی مجتمع شده اند و آنان نیز مانند کلیبی ها که عصبیت خود را از دست نداده اند همان تعصب زردشتی را قدری کمتر از یهودیان دارند و دو سه نفر مسلمان که در بمبئی هستند در اکثریت ان ها مستهلك شده و مخصوصاً بان ها راه نمیدهند و بهائی بودن را برای خود يك

اجتماع و سالکی دانسته اند و بانظور که بهائیان مسلم بازاسمی از حضرت رسول اکرم یا ائمه هدی میبرند یعنی حدیث یا خبری که از آنها برای مبتدی ذکر میکنند و تظاهر اسامی آنها را با احترام می برند اغلب از بهائیان زردشتی بمبئی این تظاهرات را هم ندارند بلکه گاهی اوقات خودم از آنها کلمات ناشایسته نسبت بمقامات روحانی اسلام شنیدم حتی بعضی ازان بهائیان سید باب را نیز چندان احترامی نمیکنند برای آنکه از اولاد عرب و از زراری سادات است اما میرزا را که ایرانی نژاد می دانند و جناب میرزا عباس هم نسب نامه موهوم او را برای دلخوشی آنان ساسان رسانیده خیلی احترام میکنند و تعجب در این است که این بیچارگان علاوه از آنکه معارفی ندارند بخود الواح متناقض و متباین میرزا عباس نیز اعتنا نگشته اند و واقف نشده اند که اگر جناب میرزا از اولاد ساسان باشد دیگر از اولاد یسوع (ا) (یسی) نخواهد بود و اگر بجهة تمایل و رغبت کلیمیان از اولاد یسوع شده و نسب نامه او حضرت یسوع رسیده دیگر دلخوشی زردشتیان بهائی که از اولاد ساسان است بيمورد خواهد بود اکنون که از شرح چهار طبقه بهائیان فارغ شدیم لازم است هرح حال ان یگنفر جوان فریب خورده را بنکاریم

بیان حال یکنفر

در بروجرده يك جوان نجیب فاضل معروف دوستکاری دو طبقه تاجر بود که از حیث تقوی و درستی و امانت و دیانت

۱ میرزا عباس در الواحی که بجهة یهودیان نوشته نسب پدرش میرزا را به یسوع میرساند !! و در الواحی که بجهة زردشتیان نوشته نسب پدرش را به ساسان معرفی میکند !!

معروف و از هر حیث دارای اخلاق فاضله بود
 از آنجائیکه حس حقیقت جوئی در بشر و دبعه طبیعی است
 که پیوسته میخواید حقیقت را بدست بیاورد و شاهد مقصود را
 در کنار بگیرد و او نیز از اخبار و آثار و اقواء علماء امامی
 شنیده بود بلکه از ضروریات مذهب اثنا عشریه میدانست که امام
 دوازدهم فرزند امام حسن مسکری غیبت کرده و در آخر الزمان
 ظهور می کند و چون آثار و علائم ظهور نیز اغلب ظاهر شده
 بود و آن حس خداجوئی و حقیقت طلبی در ایشان خیلی شدت
 داعت این بود که در واقع با استقبال امام زمان رفت یعنی بمرکب
 طلب سوار شده با توجه از تقوی و عصائی از توکل و حرزی
 از خلوص و دعا و مناجات در وادی طلب حیران و سرگردان
 و در بیابان تاریک اوام افغان و خیزان رهسپار دیار مقصود شده
 روز های جمعه در خانه خود دعوتی داشت از دوستان
 و رفقائی که با او در این عقیده نزدیک بودند میآمدند و با گریه
 و زاری و انابه و بیقراری دعای ندبه میخواندند و *یا اهلهم عجل*
 فرج مولای صاحب الزمان و *المجل المجل و الغوث الغوث می*
 گفتند و یا صاحب الزمان الامان الامان میسرودند شاید مقناطیس
 طلب او آن شخص موعود را جذب کند و وی را مجبور به
 ظهور نماید

در واقع مجلسی که اراسته بود کاشف از صفای عقیدت
 و خلوص و بیان واقع حالت ایمانیه خود و رفقای خدا طلب
 حقیقت جوی او بود

ناگاه يك نفر بهائی در بروجرد بود و مطلع شد که چنین
 اشخاصی بجهت چنین مقصودی احتفال کرده اند و برای ظهور

امام علیه السلام در زرزهای خیمه مجتمع شده دعای ندبه می خوانند و درحقیقت حدقه چشم ایازمندی و خط نظر امیدواری خود را باقصی نقطه مراد و مقصود که ظهور امام مسعود باشد دوخته اند

ان بهائی نیز فرصت را غنیمت دانسته نظر بدستوری که وارد (تا سح تا بیند لب بسخن نگشاید) گوشهای شنوائی در اینجا می بیند از این رو لباس تشیع و دیانت را پوشانیده در آن مجتمع وارد میشود و دعای ندبه میخوانند و القوت و القوت میکند و از سایرین بیشتر حرارت بخرج میدهد و اظهارتقوی و دیانت مینماید تا بالاخره با آن شخص مدم و همراه میشود و محرم اسرار میگردد

و وقتی که می بیند موقع رسیده که نیش تبلیغ را باندام آن بیچاره فرو برد فرو میرد و باو میگوید «راستی راستی آیا خیر دارید؟ بعضی مدعی هستند که همین کسیرا که فعلا ما برای تعجیل در ظهور او دعای ندبه میخوانیم و ظهورش را از خداوند متعال خواستگاریم در هفتاد سال قبل ظاهر شده و مرهم او را کشتند خوب است ما نخست برویم و تحری حقیقت کنیم شاید آنها راست بگویند و ظاهر شده باشد و اگر پس از تحقیق معلوم شد که هنوز ظهور نکرده انوقت میائیم و دعای ندبه را میخوانیم تا ظاهر شود

بالاخره يك چنین صحبت و کلامی با يك ادم متدین بنمایست که یکدقیقه ایمان بخدا را بهتر از مملکت روی زمین میداند چه تأثیر میکند همان تأثیری که آتش با پنبه میکند باری آن شخص می پرسد ان که بود؟ در جواب می شنود

که سید باب بود و پس از او نیز ظهور حسینی شده است (مقصود میرزا است) البته چنین خبری بیک چنین آدم خدا طلب ساده که میرسد لا اقل او را در مقام تحقیق و مجاهدت وارد میکند که شرح حال و قضیه را جستجو نماید و بدیهی است هر استخبار و پرسشی که از خود آن بهائی در این موضوع میکند جز لاف و کزاف و ذکر معجزات و بیانات و دروغی بیش گوئی های مصنوعی و بهائی شدن نصف امریکا و ایمان آوردن ثلث مردم اروپا چیز دیگر نمی شود و همین مسموعات چنان آن پیچاره را مضطرب و مندهش کرده بود که شیرازه نظم تجارت و زادگی او کسبخته شده بود و نظر بعوالم درونی و یکجهتی که با من داشت شبی نزد آمد و قضایا را کالاً شرح داد که چنین خبری شنیده ام و نمی دانم چه باید کرد اگر اعتنا نکنم و مجاهده و تحقیق ننمایم می ترسم مسئول خداوند شوم و از مردمین محسوب گردم و اگر بخوام کالاً طریق مجاهدت و تحقیق را به پیام رسوا و بی اعتبار میکردم من نیز آنچه میدانستم از لاف و کزاف حضرات باو گفتم حتی این ایه را خواندم • ان جاتکم فاسق بنیاء فتبینوا اثلاً تصیبوا قوماً بجهالة • و در بیان معنی این ایه بایشان شرح بسوطی دادم که چگونه سزاوار است شما شخص متدین معتبر با ابروئی بصرف ستیدن حرفهای غیر مسلم شخص نکره باینطور متفادب و متنازل شوید صحبت های سری اینطائفه یا مثل شما اشخاص ساده بی الایش همانا لاف درعرب است و الا بجهه جهة اینحضرات با اشخاص فاضل و عالم و بصیر و مطلع صحبت نمیکنند بالاخره باندازه با ایشان از این قبیل مذاکرات حد که اتش طلب و مجاهدتش خاموش

و صحبت آن شخص بهائی را فراموش کرد
 اما چندی نگذشت که دیدم زمزمه در اطراف این شخص
 بلند شده و از هر طرف بطور نصیحت و اندرز باو هجوم آورده
 اند و جهت او هم معلوم بود چونکه نزد هر عالم و مجتهدی که
 میرسید تصریحاً دلائل نبوت عامه و خاصه را می پرسید و تلویحاً
 از اینطایفه چیزی پرسش می نمود و همچنین نزد هر تاجر و
 کاسبی از اینگونه سوالات و مذاکرات را مطرح میکرد.

باری من نظر بخلوص و محبتی که باو داشتم او را بمنزل
 خود برده و قدری نصیحت کردم که شما بنا بود ترک کنید و
 تسلیم چهار کلمه حرف بی اساس نشوید گفت چکنم که بهائیان
 بیچاره دلیل واضح و برهان لائح مرا متزلزل کرده اند که اساس
 حقایق هیچ پیغمبر مرسلی از این چهار خارج نیست و هیچ
 حقی را نمی توان جز باین چهار دلیل ثابت کرد (دعوت)
 (استقامت) (نفوذ) (تشریح شریعت) و در این ظهور این
 چهار دلیل بطور اکمل و اجمل و اتقن و احسن ظاهر و پدیدار
 شده است

دعوت

مید بابدر سن ۲۵ سالگی علی رئیس الاشهاد در سنه ۱۲۶۰
 در مکه معظمه در حضور ۳۶۰ هزار حاج دعوت کرد و گفت
 من قائم موعودم و به تمام علماء و فضلا و امراء و بزرگان
 ابلاغ نمود و شدیدتر از او دعوت میرزا است که نوزده سال
 پس از سید دعوت کرد و برای تمام سلاطین روی زمین لوح
 فرستاد و انهارا به بهمت خود دعوت کرد در صورتیکه دعوت
 سایر انبیاء باین واضحی و روشنی نبوده است

استقامت

سید باب در گفته خود چنان استقامتی به خرج داد که بالاخره
 اماجگاه هزاران تیر شد و ابدأ از گفته و دعوی خود تجاوز
 و انحرافی حاصل نمود و همچنین میرزا در دعوی خود مستقیم
 بود تا بادریه و عکا تبعید شد و ابدأ از صراط استقامت اعوجاج
 و انحرافی حاصل فرمود و شاید انبیاء قبل هم باید درجه مورد
 ابتلاء و ایذاء قوم واقع نگردیدند

تقوٰذ کلمه

تقوٰذ که خود بر خانی لایح است در این امر چنان
 مشهور و محسوس است که نظیر و مثیل او در ادیان سابقه دیده
 نشده چه که سید وقتی دعوت کرد صد هزار نفر از علماء و
 بزرگان و اخیار و ابرار با او موافق شدند
 و هاء الله [میرزا] به محض آنکه لب گشود و دعوت
 فرمود اینقدر نفوس از کلبی و مسیحی و مجسم و زوردستی و
 سایر مثل باو گرویده اند که حد و حصر ندارد شاید در ایران
 پنج ملیون بهائی است و نصف اهل امریکا بهائی هستند و ثلث
 مردم اروپا نیز بهائی شده اند فرض است که از مملکت
 انگلستان و المان تا اقصی نقطه چین بهائی شده اند و آن جمع
 قلبی هم که در دنیا باقی مانده اند و بواسطه حب ریاست و انهمالك
 در شهوت طریق مجاهده را نه پیموده و بقدم طلب و خضوع
 وارد محافل بهائیان نشده تا بدین دلائل قویمه آشنا شوند و بالاخره
 آنها نیز خواهی نخواهی می فهمند و بهائی میشوند

تشریح شریعت

یکی دیگر از چهار دلیل تشریح شریعت است که هر یک در
مرسلی داشته است و اکنون نیز سید باب کتاب بیان را آورد و
تشریحی فرمود و نوزده سال بعد از او (میرزا) آمدند و
بیان را نسخ کردند و کتاب اقدس آوردند و آن کتاب حاوی و
جامع تمام سعادت بشری است

مثلاً میگوید * ایاکم ان تقرؤا خزائن حمامات العجم
میفرماید * قد کتب علیکم تطهیر الاظفار والمدخول فی ما
یحیط میاطم فی کل اسبوع و تنظیف ابدانکم بما استعملتموه
من قبل .

میگوید * من احرق بنیاً فاحرقوه
میفرماید * کتب علی کل اب تربیه ابنه و بنته بالعلم
والخط ودونهما

میگوید * اذا مرضتم ان ارجعوا الی المحذوق من الاطباء انا
ما رفعنا الاسباب بل اثبتناها من هذا القلم الذی جعله الله مطلع
امره المشرق المنیر

میفرماید * کتب علی السارق التفی و الحیس و فی -
الثالث فاجعلوا اعلاية فی جیبینه اثلا یقبله هدی الله
میگوید * لا تحلقوا رؤسکم قد زینها لله بالشعر و فی ذلك
لايات لمن ینظر الی مقتضیات الطبیعه

میفرماید * من اراد ان یتعمل اوانی الذهب و الفضة لا
بأس علیه

میگوید * قد حکم الله لکل زان و زانیه دینه مسلمة الی بیت
العدل و هی تسعة مثاقیل من الذهب

میفرماید * قد هفی الله عنکم ما نزل فی البیان من محو
 الکتاب و انماکم بان تقرئوا من العلوم ما ینفعکم
 میگوید * ان عدة الشهور تسعة عشر شهرا فی کتاب الله
 و همچنین میفرماید * قد حرم علیکم تقبیل الایادی فی الکتاب
 بالآخره ابن بیجاره ساده ان چهار دلیل را نیک اب و
 ثانی برای من تقریر کرد که گوئی خیال نبلغ مرا هم میداشت
 چه که همان رجزهائی را که ان بهائی خوانده بود و با همان
 معجزات و پیش گوئی هائی که از وی باب و تاب شنیده بود با
 لحن تصدیق امیری بر این می گفت

من هرچه در مقام دفاع بر ادم و سخناش را بدلائل
 و براین رد می کردم دیدم که چنان از باره انفظ و عبارات
 مبرزا سر مست شده که بتوان از معانی و حقایق تبیان چون منی
 به هوش آید و این خرافات را فراموش کند ناچار باحالت اخف
 انگیزی از ارشاش مایوس مردم را انجام روزگارش را به تقدیر واگذاردم.
 ولیکن از ان جزئیکه او را ادم بی گناه بی تقصیری میدانستم
 و سواق حسن اخلاق و دیانت او را در نظر داشتم و بملاوه
 خود را ازاد از هر علاقه حتی عاقله ظاهر الصلاحی می دانستم
 از مصاحبتش احتراز نجستم و رشته الفت و مرادش را نکستم
 و او نیز بهمان جوش و خروش خود باقی بود و در هر مجلس
 و محفلی آغاز صحبت می نمود و بهر عالم و عامی فهمانید که
 در چه عقیده است

این بود که بعضی علماء بر وجود معلوم گردید که او
 متزلزل گشته و مردم را از صحبت او منع نمودند ولیکن هنگام
 ازادی خواه و عارف مسلک بودم می گفتم :

ز مهر بر ار بر کند افاق را * چه غم ان خورشید با اشراق را
 بهیچوجه از ملاقات او و غیر او پرهیزی نداشته بلکه برای
 ازدیاد معلومات خود گاه گاهی هم صحبت مال متوجه را لازم
 می شمردم بالاخره من بی گناه نیز باتش او سوخته و در بعضی
 اذمان بردیف او درآمدم و فقط پرهان اینکه من با او مراد
 دارم مورد سوء ظن واقع شدم

و دچار حوادثی گردیدم که شاید نظایر بسیار برای ان
 در هر شهر و دیار واقع شده مثل اینکه حکایت قبل را بگوئیم
 یکی از اهالی یزد که نام وطن او یزدجرد یا مجومرد بود برای
 نقل کرد که از کثرت مشاهرت بقسمتی از قضایای حاصله و خسارات
 وارده بر خودم ذکرش را مناسب دانسته و لهذا بتدریج حکایت
 مختصر قناعت نموده و قضیه خویش را عجاظه مسکرت عنده میکنم
 شخص یزدجردی — یکی از اهالی یزدجردی که در ولایت
 ما چند سال است چند نفر بهائی پیدا شده و در تبلیغ اشخاص
 سماجت و اصرار دارند که هر انسان بیطرفی گرفتار و هر آدم با
 وجدانی بمشاجره با ایشان ناچار است چه شخص با وجدان نمی
 تواند حرفهای بی اساس، مغالطه آمیز را شنیده ساکت باشد از این
 رو من که یکی از مخالفین صمیمی ایشانم برای رفع شبهات یکی
 از رفقای خود دو مجلس با حضرات ملاقات نموده ام و نتیجه
 ان دو مجلس ملاقات این شده که عمه ز.ا. دارم که پیوسته در
 کمین من بوده تا بهانه بدست بیآورد و در املاک من وثقت پدرم
 تصرف نماید همین که شنید من دو مجلس با حضرات نشستم
 باین طرف و آن طرف دویدم و نزد ان و این را بهائی قلمداد نموده
 و هرگونه تبری که از من ظاهر شد او و طرف دارانش واقف نگردند

بالاخره بزور حکومت وقت همین کار را آورد و چون من طهران
برای دادخواهی امدم و بالاخره در این جا الوده و متوقف شدم
و توانستم کما یذخی باامورات شخصی بوجود خود برسم
در این اثنا همان اقا حسن عمه زاده اشتهازفرستی یافته برای
آنکه بتواند مال مرا تصاحب نماید باین طرف و آن طرف می رود
و فریاد می زند که فلانی با آن شخص هم عقیده است که دستم را
از ملک شخصی خود با از تلت یدر کوتاه نماید
چنانکه بهمین نیرنگها چندین سال است نتیجه ان املاک
و مستغلات را برده و من هم بواسطه کثرت مشاغل و گرفتاری ها
هنوز با احکام شریعت و دوات فراغتی نیافته ام که آن شخص غاصب
حقه باز را در محکمه عدالت دوات احضار کنم تا بکیفر سیئات
اعمال خود برسد

وجوب بحکایت آن شخص ساده

باری آن شخص ساده که در انجام کار برای فحص و تحقیق
می رفت و در عوض آنکه طلاب و علماء به بینه و برهان رفع
تزلزل وی را بنمایند و غبار مغالطه و کندی که از گفته ان بهائی
دروغگو بلوح قلب این بیچاره ساده نشسته بود باب یاک علم و
سرفان شست و شو نمایند تا بصراط المستقیم این منهج قویم کما
کان باقی بماند او را تخطئه و ملات میگرداند که این چگونه
سوالاتی است که پیش گرفته و این چه مباحث مشئومی است که
سؤال مینمائی

او بدینواسطه تصور کرد که کلام ان بهائی راست است و
این حضرات از عهده جواب بر نمایند بالاخره در فرجام کار
بطرف انها مایل بلکه چنین مفهوم می شد که در طریقه ضلالت

اها وارد شده است و من با يك قلب، بچروح و دل افسرده به اين قضيه نگران مي بودم يكي براي آنكه اين ادم حيف بود و ديگر آنكه شايد ظن بعضي در حق من راست آيد

باري ان شخص كه از جمعيت مسلمين جدا شد بهائيان دست ها را كشودند و او را در افروتن محبت خود كشيده اند و مدني چند او در ميان حضرات ميبود و تبليغ مي كرد و با يك شور و انجذابي بود كه ابتدا نمي شد در ان اوقات من برخلاف عقیده او استدلالی كنم يعني ابتدا موتر نمي شد و در ان حال كوئی در جوابم اين مصراع را مي سرود * من گوش استماع ندارم لمن يقول *

تا چند سالی طول كشيد و من نيز از حال وي كما في الساق اطلاعی نداشتم چرا كه او نيز سرگرم همين كلمات بود و از صحبت چيون من رفیق ديرينه بواسطه تباین عقیده كریزان بود اگر چه شايد بعضی بيخبران را گمان چنین بود كه او همیشه با من مانوس است

باري پس از چند سال يك روز با چهره زرد و رنگ پریده كه آثار حزن و غم و اندوه و ندامت در سيمايش پيدا بود وارد منزل من شد و سلامي گفت و نشست

هرچه از او احوال پرسى و خوش آمد گفتم از كثرت وحشت و غم و اندوه و الم قدرت جواب دادن نداشت كوئی كه متره گلویش را گرفته بود كه حقیقه نمی توانست حرف بزند پس از گذشتن چند دقیقه كه مرا نيز از حالت غير طبيعى او شكفت و تعجب و بهت و حيرتى حاصل شده بود ناگاه مقدمه اش آشوده شد و يك دفعه شروع كرد بهای های كریستن و پس از آریه زیاری